

نسخ حدیث، امکان و محدوده آن

علی اکبر کلانتری*

چکیده

بیشتر مباحث دانشمندان علوم قرآنی و حدیث، ناظر به نسخ آیات قرآنی است و از نسخ حدیث، بحث منقح و در خور توجهی به میان نیامده است؛ حال، آن که مفاد دسته‌ای از روایات شیعیه و اهل سنت، این است که حدیث نیز می‌تواند مشمول پدیده نسخ باشد. بر اساس برخی دلایل و نمونه‌های متعدد، التزام به این امر در احادیث نبوی ﷺ جای تردید نیست، ولی پذیرش آن در احادیث ائمه علیهم‌السلام دشوار به نظر می‌رسد.

کلید واژه‌ها: نسخ، حدیث، پیامبر ﷺ، ائمه علیهم‌السلام.

درآمد

نسخ را در لغت، به معنای «ازاله نمودن و برطرف کردن»، «ابطال چیزی و قرار دادن چیزی به جای آن» و «تبدیل نمودن چیزی

به چیز دیگر» دانسته‌اند.^۱ و نزدیک به همین معناست، سخن راغب که می‌نویسد: «النسخ ازالة شیء بشیء یتعقبه».^۲ تعبیرات عالمان در تعریف اصطلاحی آن نیز تا حدودی مختلف است، برخی در تعریف آن نوشته‌اند: «رفع الحکم الشرعی بدلیل شرعی متأخر»^۳ برداشتن و از میان بردن حکم شرعی، به وسیله یک حکم شرعی متأخر».^۴ و نزدیک به همین تعریف است، تعبیر فخرالدین طریحی.^۵ برخی دیگر در بیانی کامل‌تر نوشته‌اند: «نسخ، عبارت است از برداشتن حکم شرعی به وسیله دلیل شرعی متأخر، به گونه‌ای که اگر این دلیل نبود، آن حکم، ثابت می‌ماند و دوام می‌یافت».^۶ به نظر می‌رسد، تعریف زیر - که توسط یکی از عالمان علوم قرآنی معاصر ارائه شده - جامع‌تر بوده و از دقت بیشتری برخوردار است:

* استادیار دانشگاه شیراز

۱. رک: *القاموس المحیط*، ج ۱، ص ۵۳۳؛ *لسان العرب*، ج ۱۴، ص ۱۲۱.

۲. *مفردات الفاظ القرآن*، ص ۸۰۱.

۳. *الناسخ و المنسوخ*، ص ۶.

۴. *مجمع البحرین*، ج ۲، ص ۴۴۶.

۵. *المحصل فی علم الاصول*، ج ۲، ص ۵۷۷.

هو رفع تشریح سابق - کان یقتضی الدوام حسب ظاهره - بتشریح لاحق، بحیث لایمکن اجتماعهما معاً، اما ذاتاً، اذا كان التنافی بینهما بیّناً او بدلیل خاص من اجماع او نص صریح؛^۶ نسخ، عبارت است از برداشتن تشریح پیشین که به حسب ظاهر، اقتضای دوام دارد به وسیله تشریح پسین، به گونه‌ای که اجتماع میان آن دو، ممکن نباشد و این عدم امکان اجتماع، یا ذاتی است و این زمانی است که تنافی میان آن دو، آشکار باشد و یا به سبب وجود دلیل خاص از قبیل اجماع یا نص صریح است.

بر اساس تعریف‌های یاد شده، تفاوت میان دو مبحث نسخ و تعارض در باب روایات نیز روشن می‌شود؛ چرا که نسخ، در جایی مطرح است که به طور کلی حکم پیشین، با حکم پسین، رفع شود و جای خود را به آن دهد و شخص، تنها با یک حکم، سر و کار داشته باشد و در واقع، هر یک از این دو حکم، برای زمانی خاص، تشریح شده باشند و بنا بر این، تنافی میان آن دو، واقعی نباشد. بر خلاف باب تعارض، که مجتهد، برای یک موضوع در زمان واحد، با دو دلیل با مدلول‌های متنافی رو به روست؛ به گونه‌ای که علم اجمالی به دروغ بودن یکی از آنها در واقع پیدا می‌کند.^۷

به دیگر سخن، پس از تتبع لازم و پی بردن به ناسخ و منسوخ با دلیل یا دلایل قطعی، ضرورت عمل بر طبق منسوخ به زمان سابق و لزوم عمل بر اساس ناسخ، به زمان لاحق اختصاص می‌یابد و موضوع تنافی به کلی منتفی می‌شود. و حال آن که در باب تعارض، همواره با دو حکم متنافی رو به رو هستیم و نتیجه اعمال قواعد مربوط به این باب نیز چیزی جز مشروعیت پیدا کردن عمل بر طبق یکی از آن دو نیست و نمی‌توان همانند باب نسخ، لزوم عمل بر اساس هر یک از آن دو را به زمانی خاص اختصاص داد.

از این رو، راه کارهای ارائه شده در روایات موسوم به اخبار علاجیه، به منظور حل مشکل تنافی میان روایات نیز اختصاص به باب تعارض دارند و هیچ یک از عالمان فقه و اصول آنها را به مبحث ناسخ و منسوخ، تعمیم نداده است.

به هر حال، پیداست که هیچ یک از تعریف‌های ارائه شده در باره نسخ، به نسخ آیات قرآن اختصاص ندارد و شمول ظاهری آنها، نسخ حدیث را نیز در بر می‌گیرد. و چنان که می‌دانیم، امکان نسخ در قرآن، جای تردید نیست، بلکه در وقوع آن نیز با توجه به مورد اتفاق بودن این امر در میان مفسران و عالمان علوم قرآنی،^۸ تردید روا نیست؛ هر چند برخی تلاش نموده‌اند که این واقعیت را انکار کنند.^۹ آن چه مقاله حاضر دنبال می‌کند، وقوع نسخ در حدیث است که این امر نیز با توجه به دلایلی که ارائه خواهیم کرد و از دیدگاه حدیث شناسان و دانشمندان علم درایه، ممکن به نظر می‌رسد.^{۱۰} بلکه برخی، آن را در میان

۶. التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۲۶۷.

۷. ر.ک. فرائد الاصول، ص ۳۳۶؛ کلیات الاصول، ج ۲، ص ۳۷۶؛ الوسیط فی اصول الفقه، ج ۲، ص ۱۸۶.

۸. ر.ک. التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۲۸۳.

۹. ر.ک. التنبیاه فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۹۴؛ فقه القرآن، ج ۱، ص ۲۰۵.

۱۰. درایه الحدیث، ص ۷۲.

عالمان مسلمان، مورد اجماع می‌دانند؛ از جمله فخرالدین طریحی که پس از یاد آوری حدیث «امر النبى ﷺ مثل القرآن ناسخ و منسوخ»،^{۱۱} می‌نویسد:

هو في القرآن والحديث النبوي اجماعي من اهل الاسلام.^{۱۲}

سخن زیر از امام علی علیه السلام که ضمن بیان اقسام احکام الهی ایراد شده - گویای وقوع نسخ در حدیث، به سان وقوع نسخ در قرآن است:

مثبت في الكتاب فرضه و معلوم في السنة نسخه و واجب في السنة اخذه و مرخص في الكتاب تركه ...^{۱۳}

[برخی امور] وجوب آنها، در قرآن ثابت شده و حال آن که منسوخ شدن آن در سنت، معلوم است، و [برخی دیگر] عمل نمودن به آن، در سنت واجب گردیده و در قرآن، ترک کردن آن، اجازه داده شده.

ابن ابی الحدید، برای نوع نخست این عبارت، به آیه شریفه «وَأَلْبَابِي يَا تَبِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْنَ أَرْبَعَةَ مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُمْ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا»^{۱۴}، مثال می‌زند که با احادیث دلالت کننده بر رجم زنا کار در زنانی محصنه، نسخ شده است و به عنوان مثال برای نوع دوم، به روزه روز عاشورا اشاره می‌کند که به گفته وی، بر اساس حدیث، واجب بوده، سپس با آیات دلالت کننده بر وجوب روزه رمضان نسخ گردیده است.^{۱۵} فخرالدین طریحی نیز می‌نویسد:

حدیث شهر رمضان نسخ کل صوم.^{۱۶}

در ضمن بحث، از روایات دیگری که به صراحت، گویای وقوع نسخ در حدیث است و نیز نمونه‌های قابل توجهی در این زمینه یاد خواهیم نمود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

ضرورت، پیشینه و تبیین موضوع بحث
موضوع نسخ در قرآن همواره مورد توجه عالمان علوم قرآنی بوده و در باره آن، کتاب‌ها و رساله‌های فراوانی به رشته تحریر در آمده است؛ برای نمونه می‌توان در این زمینه، به کتاب‌ها و رساله‌های الناسخ و المنسوخ اشاره نمود که نویسندگان ذیل تألیف نموده‌اند:

۱۱. الکافی، ج ۱، ص ۶۳.

۱۲. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۳۴۳.

۱۳. نهج البلاغه، ص ۳۶، خطبه ۱.

۱۴. سوره نساء، آیه ۱۵.

۱۵. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۲۲. ابن ادریس شافعی، در این زمینه می‌نویسد: «اخبرنا مالک، عن هشام بن عروة، عن ابيه، عن عائشة انها قالت: كان يوم عاشورا يوماً تصومه قريش في الجاهلية و كان النبي يصومه في الجاهلية، فلما قدم النبي صامه و امر بصيامه، فلما فرض رمضان كان هو الفريضة و ترك يوم عاشورا، فمن شاء صامه و من شاء تركه» (مشاهير الحديث، ص ۳۹۸).

۱۶. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۳۴۳.

اسماعیل بن عبدالرحمن، معروف به سدی کبیر (م ۱۲۸ق)، حسن بن علی بن فضال (م ۲۲۴ق)، ابوعبید قاسم بن سلام (م ۲۲۴ق)، احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی (م حدود ۲۵۰ق)، محمد بن حزم اندلسی (م ۳۲۰ق)، احمد بن محمد نحاس (م ۳۲۸ق)، هبة الله بن سلامه (م ۴۱۰ق)، محمد بن مطهر (م ۷۲۸ق)، احمد بن عبدالله بحرانی، معروف به ابن متوِّج (م ۸۳۶ق)، شیخ عطیه اچهوری (م ۱۹۰ق)^{۱۷}.

با این همه، به موضوع نسخ در حدیث، بسیار کم پرداخته شده و همه جوانب آن مورد بررسی قرار نگرفته و به پرسش‌های مربوط به آن، پاسخ در خور داده نشده است؛ مانند این پرسش که آیا این نوع نسخ، به احادیث پیامبر ﷺ اختصاص دارد یا این که می‌توان آن را به احادیث امامان علیهم‌السلام نیز تعمیم داد؟ و مانند این پرسش که آیا لازم است نسخ حدیث هم، مانند ناسخ آیات، قطعی الصدور باشد و یا این که خبر واحد غیر قطعی الصدور نیز برای این منظور کفایت می‌کند؟ از سوی دیگر، شمار اندکی از عالمان نیز که به بحث نسخ حدیث پرداخته‌اند، به بیان مصادیقی بسیار اندک بسنده کرده‌اند؛ امری که مانع از دستیابی پژوهشگران به آگاهی و اطمینان کافی در این زمینه است.

حاکم نیشابوری (م ۴۰۵ق) در شمار اندک عالمانی است که به این موضوع پرداخته و در کتاب *معرفه علوم الحدیث* خود، بابی زیر عنوان «ناسخ الحدیث من منسوخه» گشوده و بی آن که به هیچ یک از پرسش‌های فوق پاسخ دهد، آن را، به اختصار، به پایان رسانده است. به نظر می‌رسد عمر بن احمد بن عثمان بن شاهین (م ۳۸۵ق) نخستین کسی است که این موضوع را به گونه‌ای مستقل مورد بحث قرار داده و در رساله‌ای مختصر به نام *ناسخ الحدیث و منسوخه*، پاره‌ای از مصادیق را، بی آن که دسته‌بندی و سامان‌دهی کافی کند، به رشته نگارش در آورده؛ مصادیقی که بسیاری از آنها نیز به لحاظ سندی دلالی مخدوش به نظر می‌رسند.

گفتنی است با توجه به این که در باب نسخ، پای ناسخ و منسوخ در میان است و هر یک از این دو نیز ممکن است آیه قرآن و یا حدیث باشد، می‌توان اقسام زیر را در این باب تصور نمود:

۱. نسخ قرآن با قرآن، ۲. نسخ قرآن با حدیث، ۳. نسخ حدیث با حدیث، ۴. نسخ حدیث با قرآن. از مجموع کلمات عالمان استفاده می‌شود که امکان، بلکه وقوع همه این اقسام، بجز نوع دوم، جای تردید نیست. و این نوع را کسانی مانند ابن ادریس شافعی و احمد بن حنبل و پیروان آن دو، ممنوع شمرده، ولی دیگران جایز دانسته‌اند.^{۱۸} سخن زیر از شیخ مفید نیز گویای مخالفت صریح وی با جواز این نوع است:

العقول تموز نسخ الكتاب بالكتاب و السنة بالسنة و الكتاب بالسنة و السنة بالكتاب هب ان
السمع ورد بان الله تعالى لا ينسخ كلامه بغير كلامه.^{۱۹}

۱۷. ر. ک: *التمهید فی علوم القرآن*، ج ۱، ص ۱۶-۴۰.

۱۸. ر. ک: *عدة الاصول*، ج ۲، ص ۴۴، ۴۵. *البرهان فی علوم القرآن*، ج ۲، ص ۳۲. *الذریعة الی اصول الشریعة*، ج ۱، ص ۳۷۰. *المحلی*، ج ۱، ص ۷۲.

۱۹. *التذکرة باصول الفقه*، ص ۳۳.

حاصل این گفتار، آن که به حکم عقل، نسخ قرآن با قرآن، و سنت با سنت، و قرآن با سنت، و سنت با کتاب، جایز است، ولی مقتضای نقل، آن است که نسخ قرآن با سنت جایز نیست. مقصود وی از نقل، چنان که خود وی نیز تصریح می‌کند، آیه شریفه « مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا »^{۲۰} است. نامبرده، وجه یا وجوه استدلال به این آیه را بیان نکرده، ولی شیخ طوسی، در این زمینه، به دو وجه زیر اشاره نموده است:

۱. خداوند در این آیه، با فعل‌های متکلم، یعنی «نسخ» و «تأت» تعبیر کرده، یعنی از میان برداشتن یک آیه و آوردن آیه دیگر به جای آن را به خود نسبت داده است. و روشن است که سنت به خدا نسبت داده نمی‌شود.

۲. هرگاه برای مثال، شخصی به شخصی دیگر بگوید: «لباسی از تو نمی‌گیرم، مگر این که بهتر از آن به تو می‌دهم»، ظاهر این سخن، آن است که چیزی که به او می‌دهد، از جنس همان است که از او گرفته است. بر این اساس، مفاد آیه مزبور نیز - که به لحاظ قالب‌بندی، شبیه این مثال است - آن خواهد بود که ناسخ و منسوخ، هر دو از جنس قرآن هستند.^{۲۱}

به گفته شیخ، گروه یاد شده، در تثبیت مدهای خویش، به آیه «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»^{۲۲} نیز استدلال کرده‌اند؛ با این توضیح که خداوند، به موجب این آیه، پیامبر ﷺ را تبیین‌کننده آیات قرآن معرفی کرده و حال آن که اگر پیامبر ﷺ با سخن خود، آیه قرآن را نسخ کند، لازمه‌اش آن است که آن حضرت، از بین برنده و ازاله‌کننده آیه قرآن باشد، نه تبیین‌کننده آن؛ زیرا «نسخ» ضد «بیان» است.^{۲۳}

چنان که پیداست، این استدلال‌ها، قوت کافی ندارند. از این رو، مورد نقد کسانی واقع شده‌اند که نسخ قرآن با حدیث را ممکن می‌دانند. اینان در پاسخ استدلال نخست گفته‌اند: مفاد آیاتی مانند « وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ »^{۲۴}، «... إِنْ أَتَيْتَ إِلَّا مَا يُوحَىٰ»^{۲۵} و «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَمْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ»^{۲۶}، آن است که پیامبر ﷺ چیزی از خود نمی‌گوید و سخنان آن حضرت، ریشه در وحی دارد. بنا بر این، نسخ قرآن با سخن و سنت قطعی پیامبر ﷺ به منزله نسخ قرآن با قرآن است.^{۲۷}

استدلال دوم را نیز این گونه پاسخ داده‌اند که در مثال یاد شده، امکان دارد چیز بهتری که به جای لباس به آن شخص داده می‌شود، از جنس لباس نباشد، بلکه درهم و دینار و چیزی مانند آن باشد، که عبارت مزبور، با هر دو احتمال سازگار است.^{۲۸}

۲۰. سوره بقره، آیه ۱۰۶.

۲۱. رکع عمده الاصول، ج ۲، ص ۳۷.

۲۲. سوره نحل، آیه ۳۴.

۲۳. رکع همان، ص ۳۳.

۲۴. سوره نجم، آیه ۳.

۲۵. سوره یونس، آیه ۱۵.

۲۶. سوره حافه، آیه ۳۳.

۲۷. رکع المحکم، ج ۱، ص ۵۲.

۲۸. رکع عمده الاصول، ج ۲، ص ۳۸.

ضعف استدلال سوم نیز روشن است؛ زیرا اگر چه به موجب آیه «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»، پیامبر اکرم ﷺ بیانگر و تبیین کننده آیات شریف قرآن است، ولی تبیین در شکل‌ها و قالب‌های گوناگون، مانند تخصیص، تقیید و بیان ناسخ و منسوخ امکان‌پذیر است و محدود کردن آن به دو شکل نخست، خالی از وجه است. افزون بر همه این‌ها، وقوع این نوع نسخ و نمونه‌هایی که در جای خود یاد خواهیم کرد، بهترین دلیل بر امکان آن است.

البته اهمیت فوق‌العاده قرآن کریم و خطیر بودن امر نسخ و سر و کار داشتن آن با بقا و رفع احکام الهی، و اقتضای احادیث مسلمی همچون «حلال محمد ﷺ حلال الی یوم القيامة و حرامه حرام الی یوم القيامة»^{۲۱} و نیز قابل استصحاب بودن حکم شرعی در صورت شک در بقای آن، ایجاب می‌کند نسخ آیات قرآنی را تنها با احادیثی امکان‌پذیر بدانیم که صدور آنها قطعی و غیر قابل انکار باشد. سید مرتضی، در اشاره به این نکته مهم می‌گوید:

إِنَّ السُّنَّةَ الْمُقَطَّوعَةَ بِهَا تَنْسَخُ الْقُرْآنَ؛^{۲۲}

به وسیله سنت قطعی است که [آیه] قرآن نسخ می‌شود.

شیخ طوسی نیز در سخنی مشابه می‌نویسد:

إِنَّ نَسْخَ الْقُرْآنِ بِالسُّنَّةِ الْمُقَطَّوعَةِ بِهَا جَائِزٌ.^{۲۳}

وی در موضعی دیگر، با تفصیل بیشتر و نیز با تنظیم بحث نسخ به مبحث تخصیص می‌نویسد:

إِذَا أُوجِبَتِ السُّنَّةُ الْمُقَطَّوعَةُ بِهَا الْعِلْمُ وَالْمَعْمَلُ، سَاوَتْ الْكِتَابَ فِي ذَلِكَ فَيَجِبُ جَوَازُ حَصُولِ

نَسْخِهِ بِهَا كَمَا يَجُوزُ أَنْ يَبَيَّنَ بِهَا وَيُخَصِّصَ بِهَا.^{۲۴}

هرگاه سنت قطعی، ایجاب کننده علم و عمل باشد، [در این که می‌تواند ناسخ قرآن باشد] مساوی با قرآن است. پس باید در این صورت، نسخ قرآن به وسیله آن را جایز دانست؛ همان‌گونه که تبیین و تخصیص قرآن، به وسیله قرآن جایز است. در ادامه، به امکان راه‌یابی نسخ به احادیث ائمه ﷺ پرداخته و پس از آن، با یادکرد نمونه‌هایی متنوع، به ملموس شدن بحث کمک می‌کنیم.

امکان نسخ در احادیث ائمه عليهم السلام

به تصریح برخی، این گونه نسخ به احادیث نبوی اختصاص دارد.^{۲۵} بنا بر این، باید احادیث صادر شده از ائمه عليهم السلام را خالی از آن دانست. ظاهر برخی روایات نیز تایید کننده همین دیدگاه است؛ از جمله روایتی که

۲۹. این حدیث، در منابع معتبر، به این عبارت نقل شده است: «حلال محمد حلال ابدا الی یوم القيامة، و حرامه حرام ابدا الی یوم القيامة» (ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۵۸؛ المحاسن، ج ۱، ص ۳۹۶).

۳۰. الدررمة الی اصول الشریعة، ج ۱، ص ۲۷۰.

۳۱. عدة الاصول، ج ۲، ص ۲۵.

۳۲. همان.

۳۳. ر.ک: وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۹۷؛ علم الحدیث، ص ۱۵۷؛ علوم قرآنی، ص ۱۸۸.

بر اساس آن پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

إِنَّ أَحَادِيثِي يَنْسَخُ بَعْضُهَا بَعْضًا كَنْسَخِ الْقُرْآنِ؛^{۳۴}

پاره‌ای از احادیث من، پاره‌ای دیگر از آنها را نسخ می‌کند؛ همانند نسخ قرآن.

به نقل از امام علی علیه السلام نیز آمده است:

فَإِنَّ أَمْرَ النَّبِيِّ ﷺ مِثْلَ الْقُرْآنِ نَاسِخٌ وَمَنْسُوخٌ وَخَاصٌ وَعَامٌ وَمَحْكَمٌ وَمُتَشَابِهٌ؛^{۳۵}

فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله همانند قرآن، مشتمل بر ناسخ و منسوخ، خاص و عام و محکم و متشابه است.

در مقابل، مفاد روایتی از امام صادق علیه السلام حاکی از وجود این نوع نسخ در احادیث ائمه اهل بیت علیهم السلام است. بر اساس این روایت - که مرحوم کلینی آن را با سند معتبر از محمدبن مسلم نقل می‌کند - وی از آن حضرت می‌پرسد: ما بال اقوام یروون عن فلان و فلان، عن رسول الله صلی الله علیه و آله لایتهمون بالکذب فیجئنی منکم خلافة؟ چگونه است گروهی که به دروغ‌گویی هم متهم نیستند، از فلان و فلان شخص از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کنند، ولی پس از آن، از ناحیه شما سخنی بر خلاف آن صادر می‌گردد؟ حضرت پاسخ می‌دهد:

إِنَّ الْحَدِيثَ يَنْسَخُ كَمَا يَنْسَخُ الْقُرْآنُ.^{۳۶}

فعل «ینسخ» در این روایت، به هر دو صورت معلوم و مجهول، قابل خواندن است که در فرض نخست، مقصود از «الحديث»، حدیث ائمه علیهم السلام و در فرض دوم مراد از آن، حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد بود؛ ولی به هر حال، نتیجه هر دو فرض آن است که احادیث ائمه علیهم السلام می‌تواند ناسخ احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. در میان عالمان اصول، آیه‌الله ناینی، التزام به امکان نسخ پس از پیامبر صلی الله علیه و آله را به طور خلاصه، خالی از محذور دانسته است؛ گر چه بر اساس گفته وی وقوع این امر، دشوار به نظر می‌رسد.^{۳۷}

محقق مزبور، به بیان علت یا علل دشوار بودن این امر نپرداخته است، ولی چنان که برخی دیگر از اصولیان اشاره کرده‌اند،^{۳۸} باید راز این دشواری را در اجماع امت اسلامی بر اختصاص داشتن نسخ به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله دانست.

چنان که از عبارات‌های این عالمان و مثال‌های مذکور در توضیحاتشان استفاده می‌شود، بحث آنان در موارد خاصی است که پس از صدور عمومات و سپری شدن مدتی از زمان عمل به آنها وارد شود؛ مانند حدیث «لا ترث النساء من حقار الدور شیئا»^{۳۹} زنان، هیچ ارثی از زمین منازل نمی‌برند». از امام صادق علیه السلام

۳۴. ناسخ الحدیث و منسوخه، ص ۳۵.

۳۵. الکافی، ج ۱، ص ۱۶۲.

۳۶. وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۷۷.

۳۷. ر. ک. اجود التقریرات، ج ۱، ص ۵۰۸.

۳۸. ر. ک. المحصول فی علم الاصول، ج ۲، ص ۵۸۲؛ الوسیط فی اصول الفقه، ج ۱، ص ۲۲۲.

۳۹. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۵۱۹.

نسبت به احادیثی که به اقتضای شمول و عمومیت آنها، زنان از همه ترکه میت ارث می‌برند. در این گونه موارد، افزون بر مشکل مخالفت با اجماع، ملتزم شدن به ناسخ بودن احادیث ائمه علیهم‌السلام با این مشکل مواجه است که شمار قابل توجهی از این احادیث، خاص هستند، و لازمه ناسخ دانستن همه آنها این است که بسیاری از احکام صادر شده از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را منسوخ بدانیم؛ امری که خلاف واقع است و کسی به آن گردن نمی‌نهد.^{۴۰}

از سوی دیگر، اگر بخواهیم این گونه احادیث را تخصیص زننده عموماً قرآنی یا عموماً رسیده از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بدانیم، با مشکل تأخیر بیان از وقت حاجت رو به رو می‌شویم و این روند، به تصریح برخی، قبیح و ناپسند است؛^{۴۱} ولی می‌توان گفت که گاهی مقتضای مصلحت، آن است که احکام الهی، به طور تدریجی و متناسب با استعداد و ظرفیت امت اسلامی، صادر شوند؛ به این معنا که همه احکام و تکالیف الهی، توسط شخص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و در زمان حیات ایشان، تشریح گردد، ولی بیان پاره‌ای از آنها و یا ذکر تبصره و تبیین برخی از آنها، به زمان ائمه علیهم‌السلام و اقدام ایشان موکول شود. چنین نیست که تأخیر بیان از وقت حاجت همانند ظلم، دارای قبح ثابت و ذاتی باشد و در همه حال ناپسند محسوب گردد؛ بلکه باید آن را مانند دروغ گفتن دانست که فقط اقتضای قبح دارد و می‌توان در برخی موارد و به اقتضای مصالح مهم‌تر، آن را نیکو شمرد. تأخیر بیان از وقت حاجت نیز، گرچه اقتضای قبح دارد و چه بسا موجب شود که برخی از احاد جامعه اسلامی به رنج و سختی بیفتند یا برخی مصالح از آنان فوت گردد و یا گرفتار پاره‌ای مفسد شوند، ولی چنان چه این امر، تأمین‌کننده مصلحت مهم‌تر و در بردارنده منافع بیش‌تر باشد، خالی از هرگونه محذور است. بنا بر این، بر خلاف ناسخ دانستن این دسته از روایات - که با مشکلاتی چند مواجه بود - مخصص دانستن آنها نسبت به عموم‌های قرآنی یا نبوی خالی از محذور است.

البته این نگرش در مواردی صادق است که دلیل قرآنی یا نبوی عام و دلیل رسیده از ائمه علیهم‌السلام خاص باشد، ولی چنان‌چه میان آن دو، تنافی و تباین کلی برقرار باشد، چاره‌ای جز ناسخ دانستن دلیل لاحق نسبت به دلیل سابق باقی نمی‌ماند و این سخن، در تنافی با اجماع یاد شده، مبنی بر اختصاص داشتن نسخ به زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیست؛ زیرا چنان که برخی از عالمان هم یاد آور شده‌اند،^{۴۲} نقش چنین حدیثی از ائمه علیهم‌السلام چیزی جز کشف کردن از وقوع نسخ در دوران حیات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و موکول شدن ابراز آن به دوران جانشینان آن حضرت نیست، ولی شایان ذکر آن که وجود چنین احادیثی بسیار نادر، بلکه نایاب به نظر می‌رسد و با وجود جستجوی فراوان، به هیچ نمونه‌ای از آن بر نخوردیم. نمونه‌هایی که در ادامه بحث یاد خواهیم نمود، نیز همگی در محدوده احادیث نبوی است.

نمونه‌ها

۱. بر اساس روایتی که شیخ طوسی، با سند خود از زراره، و او از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند: روزی عمر بن

۴۰. ر.ک: محاضرات فی اصول الفقه، ج ۵، ص ۳۱۹.

۴۱. ر.ک: همان.

۴۲. مانند شیخ حرّ عاملی که پس از نقل حدیث پیشین از محدثین مسلم می‌نویسد: «هذا مخصوص بحديث الرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فیکون حدیث الائمة علیهم‌السلام کاشفاً عن الناسخ» (وسائل الشیعة، ص ۱۸، ص ۲۷).

خطاب، صحابیان پیامبر ﷺ، از جمله علی علیه السلام را جمع نمود و از آنان پرسید: دیدگاه شما در باره مسح بر روی کفش [به هنگام وضو] چیست؟ مغیره بن شعبه برخاست و گفت: من دیدم رسول خدا ﷺ بر روی کفش مسح نمود. در این هنگام، علی علیه السلام فرمود: آیا این کار را پیش از فرود آمدن سوره مائده انجام داد یا پس از آن؟ و چون مغیره ابراز بی‌اطلاعی کرد، حضرت فرمود: «سبق الكتاب الخفين»؛ سوره مائده، دو یا سه ماه پیش از وفات پیامبر ﷺ فرود آمد.^{۲۳}

مقصود حضرت آن است که آیه ۶ از سوره مائده - که ضمن آیات این سوره نازل شده و بر اساس آن، مسح بر پاها در هنگام وضو لازم شمرده شده - نسخ کننده سنت نبوی است که بر اساس آن، مسح بر کفش‌ها نیز جایز است.

شیخ صدوق، همین مضمون را به گونه‌ای دیگر نقل می‌کند و می‌نویسد:

روي أن رسول الله ﷺ توضأ ثم مسح على نعليه، فقال له المغيرة: أنسيت يا رسول الله؟ فقال: له، بل أنت نسيت، هكذا امرني ربي.^{۲۴}

نسخ شدن حکم مزبور، به وسیله آیه وضو، در میان اهل سنت نیز مطرح و تا حدودی مشهور است. در تفسیر قرطبی آمده است:

ان المسح على الخفين منسوخ بأية الوضوء.^{۲۵}

این رشد نیز پس از اشاره به روایاتی که به موجب آنها، مسح بر خفین جایز بوده است، می‌نویسد:

أن آية الوضوء ناسخة لتلك الآثار و هو مذهب ابن عباس؛^{۲۶}

آیه وضو نسخ کننده آن روایات است و نظر ابن عباس نیز همین است.

در این زمینه، بحث‌های دیگری نیز مطرح است که می‌توان از طریق منابع فقهی پی‌جویی کرد.^{۲۷}

۲. ابن ادریس شافعی، پس از نقل این سخن از سهل بن سعد - که در صدر اسلام، به موجب حدیث «الماء من الماء»، غسل جنابت، در صورت خروج منی، واجب بوده است و سپس این حکم کنار نهاده شده و به جای آن، انجام غسل در صورت دخول به مقدار ختنه‌گاه واجب گردیده، می‌نویسد:

حدیث «الماء من الماء» گرچه سند قابل قبولی دارد. ولی از نظر ما منسوخ است با حدیثی که به موجب آن، غسل در صورت دخول به مقدار ختنه‌گاه واجب است.^{۲۸}

۴۳. تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۳۶. متن حدیث چنین است: «روی زرارة، عن ابي جعفر عليه السلام قال: سمعته يقول: جمع عمر بن الخطاب اصحاب النبي ﷺ و فيهم علي عليه السلام قال: ما تقولون في المسح على الخفين؟ فقام المغيرة بن شعبه، فقال: رأيت رسول الله ﷺ يمسح على الخفين. فقال علي عليه السلام: قبل المائدة او بعدها؟ فقال: لا ادري. فقال عليه السلام: سبق الكتاب الخفين، انما نزلت المائدة قبل أن يتبض بشهرين او ثلاثة».

۴۴. وسائل الشريعة، ج ۱، ص ۳۶۰.

۴۵. الجامع لاحكام القرآن، ج ۶، ص ۹۳.

۴۶. هداية المجتهد، ج ۱، ص ۱۹، نیز در همین زمینه، ر.کد بدائع الصنائع، ج ۱، ص ۸.

۴۷. برای این منظور، معالمة كتاب المسح في وضوء الرسول ﷺ تأليف محمدحسن آمدی، صفحات ۱۳۳ به بعد سودمند است.

شیخ طوسی در اشاره به همین امر می‌نویسد:

چون صحابه پیامبر ﷺ در مورد این که آیا دخول به مقدار ختنه‌گاه، موجب غسل می‌شود یا خیر، اختلاف نمودند و برخی از آنان که این عمل را موجب غسل نمی‌دانستند، به حدیث «الماء من الماء» استناد نمودند و گروهی دیگر از ایشان ابراز داشتند: این حدیث، منسوخ شده است.^{۴۸}

۳. صاحب بهار الانوار، پس از نقل این حدیث از سلیمان بن خالد که گفت: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا پس از صرف غذا یا نوشیدن شیر، وضو گرفته شود؟ حضرت فرمود: خیر»،^{۴۹} می‌نویسد: مدلول حدیث، آن است که وضوی انسان با خوردن چیزی که حرارت آتش بدان رسیده، باطل نمی‌شود و می‌توان این حدیث را دلیل بر رد برخی از اهل سنت دانست که گفته‌اند این عمل، موجب شکستن وضو می‌شود و برای این منظور به روایتی از ابوهریره استدلال کرده‌اند که به موجب آن پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «توضوا عما مسته النار...». برخی دیگر از اهل سنت گفته‌اند: این حدیث ابوهریره، از نظر عموم اهل علم، منسوخ است.^{۵۰}

حاکم نیشابوری نیز به این نکته اشاره می‌کند که حدیث «توضوا عما غیرت النار» از پیامبر صلی الله علیه و آله با حدیث دیگری از جابر، منی بر این که «آن حضرت، پس از خوردن غذایی که حرارت آتش بدان رسیده بود، وضو نگرفت»، نسخ شده است.^{۵۱}

۴. شهید اول، ضمن احکام مربوط به مساجد می‌نویسد:

ورود به مساجد برای هیچ یک از مشرکان جایز نیست، به طور مطلق و چنانچه از سوی شخص مسلمان، اذن ورود دریافت نماید، این اذن، فاقد اعتبار است؛ زیرا مانع ورود کافر نجاست اوست و دلیل بر نجاست وی، آیه قرآن است. و این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که: «هر کس وارد مسجد شود، ایمن خواهد بود»^{۵۲}، با آیه مزبور نسخ شده است.^{۵۳}

مقصود شهید آن است که آیه «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ...»^{۵۴} به گونه مطلق، یعنی اعم از این که مسلمانان به مشرکان، اذن ورود بدهند یا خیر، بر ممنوعیت ورود آنان به مسجد دلالت می‌کند.

۴۸. اختلاف الحدیث، ص ۳۹۵.

۴۹. تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۸۴.

۵۰. سألت ابا عبدالله عليه السلام: هل يتوضأ من الطعام أو شرب اللبن؟ قال: لا.

۵۱. بهار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۲۴.

۵۲. معرفة علوم الحدیث، ص ۸۵.

۵۳. من دخل المسجد فهو آمن.

۵۴. ذکری الشیخة، ص ۱۵۸.

۵۵. سوره توبه، آیه ۲۸.

البته پیداست که می‌توان بر مبنای قواعد علم اصول آیه فوق را مخصص حدیث مزبور نیز دانست و می‌دانیم چنان چه مورد، از موارد دوران بین نسخ و تخصیص باشد، تخصیص، رجحان خواهد داشت؛ زیرا امری است رایج و فراوان و سهل المؤمنه، بر خلاف نسخ که به ندرت یافت می‌شود و تحقق آن، نیازمند دلیل قطعی است.

۵. به گفته برخی از فقیهان اهل سنت، در آغاز اسلام، شخص مسافر، بین روزه گرفتن و افطار نمودن متخیر بوده است، ولی پس از مدتی این حکم، با حدیثی از ابن عباس نسخ شده است. در این حدیث می‌خوانیم:

خرج النبي ﷺ عام الفتح في رمضان فلما بلغ الكديد، أفطر الى آخر الشهر، فقييل: ان من الناس من صام، فقال مرتين: اولك العصاة؛^{۵۶}

پیامبر ﷺ در سال فتح مکه، از شهر بیرون رفت و چون به دشت رسید، روزه خود را افطار نمود و این وضعیت تا پایان ماه ادامه یافت. در این اثنا، به حضرت گزارش رسید که برخی از مردم روزه گرفته‌اند و ایشان دو بار فرمود: اینان، عصیان‌گرند.

در صورت صحیح بودن سند این خبر، می‌توان آن را دلیل بر این امر دانست که عمل معصوم هم می‌تواند ناسخ حدیث باشد. نمونه بعدی نیز از همین قبیل است.

۶. بر اساس نقل برخی از محدثان از جمله شیخ صدوق، رسول خدا ﷺ فرمود:

أفطر الحاجم والمحجوم؛^{۵۷}

حجامت‌کننده و حجامت‌شونده، با این کار، روزه خود را باطل می‌کنند.

آنها نوشته‌اند این حدیث، با حدیث «احتجم رسول الله و هو صائم؛^{۵۸} رسول خدا، در حالی که روزه‌دار بود، حجامت نمود»، نسخ شده است.^{۵۹}

البته این سخن، آن‌گاه پذیرفتنی است که به لحاظ تاریخی ثابت شود، حجامت رسول خدا ﷺ در ماه رمضان، پس از صدور حدیث «افطر الحاجم والمحجوم» بوده است؛ چنان که برخی نوشته‌اند صدور این حدیث، در سال هشتم و حجامت پیامبر ﷺ در سال دهم بوده است.^{۶۰}

گفتنی است با وجود این، گاهی به روایاتی برمی‌خوریم که به موجب آنها، حجامت در ماه رمضان، مورد نهی است، ولی فقیهان، این دسته از روایات را بر کراهت حمل کرده‌اند.^{۶۱}

۷. به نوشته ابن قتیبه، بر اساس دسته‌ای از روایات، رسول خدا ﷺ نماز ظهر و عصر و نیز نماز مغرب

۵۶. الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۲۸۷.

۵۷. معانی الأخبار، ص ۳۱۹.

۵۸. الاستبصار، ج ۲، ص ۹۰.

۵۹. درآیه الحدیث، ص ۷۳.

۶۰. همان.

۶۱. ر.ک. جواهر الکلام، ج ۱۶، ص ۳۱۸.

و عشا را با هم خواند و بین آن دو جمع نمود؛ در حالی که در مدینه به سر می‌برد و از امنیت برخوردار بود.

وی می‌افزاید که فقیهان (اهل سنت) به این روایات، به سبب این که منسوخ شده‌اند، عمل نکرده و بر طبق آنها فتوا نداده‌اند. البته وی، این احتمال را هم متفی نمی‌داند که وجود ضرورت یا اموری مانند باریدن باران، سبب این کار شده باشد.^{۶۲}

۸. نیز به گفته وی، بر اساس برخی روایات معتبر، می‌توان هنگام وضو، بر عمامه یا روسری مسح نمود، ولی فقیهان به علت نسخ شدن این روایات، به آنها عمل نکرده‌اند.^{۶۳}

۹. به نوشته حاکم نیشابوری، این حدیث از پیامبر ﷺ که فرمود: «لا تتفعموا من المیة باهbab ولا هصب؛ از پوست و پی مردار، استفاده نکنید»، با حدیث زیر که ناقل آن ابن عباس است، نسخ شده است:

ان رسول الله ﷺ مرّ بشاة میة فقال: هلا استمتم بجلدها، قالوا: یا رسول الله! انها میة، فقال: انا حرم اكلها؛^{۶۴}

رسول خدا ﷺ به همراه برخی اصحاب، به لاشه گوسفندی برخورد نمود. پس به آنان فرمود: چرا از پوست این حیوان استفاده نمی‌کنید؟ عرض کردند: ای رسول خدا، چون مردار است. پیامبر ﷺ ابراز داشت: آن چه حرام است، خوردن آن است [نه دیگر استفاده‌ها].

گفتنی است که با فرض معتبر بودن این دو روایت، آن‌گاه می‌توان از وقوع نسخ در آنها سخن گفت که ثابت شود حدیث دوم، پس از حدیث نخست، صادر شده است. نیز شایان ذکر است که گاهی ممکن است ناسخ و منسوخ در گفتاری واحد و یکجا صادر شوند؛ مانند دو نمونه زیر:

۱۰. به نقل از پیامبر گرامی اسلام ﷺ آمده است:

نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها؛^{۶۵}
پیش از این، شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم، [ولی هم اکنون این نهی را برداشتم]. پس به زیارت آنها بروید.

۱۱. نیز به نقل از آن حضرت می‌خوانیم:

نهیتکم عن اخراج لحوم الاضاحی من منی، بمد ثلاث الا فکلوا و ادخروا؛^{۶۶}

۶۲. تاویل مختلف الحدیث، ص ۲۴۲.

۶۳. همان، ص ۲۴۳.

۶۴. معرفة علوم الحدیث، ص ۸۵.

۶۵. ر.ک. عدل الشرایع، ج ۲، ص ۳۳۹؛ نسج اصول الکافی، ج ۲، ص ۱۸؛ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۶۳.

۶۶. عدل الشرایع، ج ۲، ص ۳۳۹.

پیش از این شما را از بیرون بردن گوشت‌های قربانی از منی پس از گذشت سه روز، نهی می‌کردم، ولی از حالا می‌توانید، پس از گذشت سه روز نیز، آنها را بیرون برده و بخورید و ذخیره نمایید.

۱۲. قطب راوندی، پس از اشاره به روایاتی که بر اساس مفاد آنها، قاضی و حاکم مسلمان، بین داوری کردن میان اهل کتاب و ترک این کار، متخیر است، می‌نویسد:
به گفته حسن، این روایات، با آیه «وَأَن احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ»^{۶۷} نسخ شده است؛ زیرا این آیه، قضاوت میان آنها را بر اساس قسط و عدالت واجب و متعین نموده است.^{۶۸}

نتیجه

گرچه ممکن است برخی از احادیث یاد شده، به لحاظ سندی و یا از جهت دلالی، مورد اشکال و پذیرای نقد باشد، ولی برداشت کلی از مجموع آنها و نیز مقتضای اطلاق و شمولی که در تعریف اصطلاحی نسخ به چشم می‌خورد، این است که حدیث نیز می‌تواند همانند آیه، ناسخ یا منسوخ واقع شود و وقوع پدیده نسخ در احادیث نبوی ص جای تردید نیست و چنان که دیدیم، نمونه‌های یاد شده نیز همگی در این محدوده قرار دارند.

ولی باید گفت که وقوع نسخ در روایات ائمه ع، گرچه توسط برخی روایات معتبر و برخوردار از مدلول روشن حمایت می‌شود، ولی این امر، در بسیاری از موارد، با مشکلاتی چند رو به رو است؛ زیرا از یک سو، با ادعای اجماع بر اختصاص داشتن نسخ به زمان پیامبر ص در تنافی است و از سوی دیگر، نسبت بسیاری از این روایات با روایات صادر شده از پیامبر ص نسبت خاص به عام است و چون صدور این روایات از ائمه ع پس از گذشت مدتی از زمان عمل به عام‌های مربوط به آن است، لازمه مخصص دانستن آنها، گردن نهادن به جواز تأخیر بیان از وقت حاجت است، و از سویی، لازمه ناسخ دانستن آنها نیز آن است که بسیاری از احکام اسلام را منسوخ بدانیم و این چیزی است که نمی‌توان به آن ملتزم شد.

ولی چون مشکل تأخیر بیان از وقت حاجت، با توجه به مصالحی که گاه در آن وجود دارد، قابل رفع است، و نیز به لحاظ این که بر خلاف تخصیص - که سهل الوقوع بوده و موارد آن فراوان است - نسخ، پدیده‌ای است نادر و التزام به آن، بدون تکیه بر دلایل قطعی، امکان‌پذیر نیست، با توجه به همه این امور، مخصص دانستن این دسته از روایات ائمه ع، اولی به نظر می‌رسد، و در مورد احادیثی که در تباین با احادیث نبوی ص هستند نیز می‌توان ناسخ بودن آنها را به این معنا دانست که اصل نسخ، در زمان

۶۷. سوره مائده، آیه ۴۹.

۶۸. فقه القرآن، ج ۲، ص ۱۶.

پیامبر ﷺ و توسط آن حضرت انجام شده و روایات ائمه علیهم السلام نقشی جز کاشفیت از وقوع نسخ در زمان آن حضرت ندارد، ولی آن چه به حل این مشکل کمک می‌کند، آن است که با وجود تنبلی که صورت گرفت، به هیچ نمونه عملی در این زمینه برخوردیم.

کتابنامه

- *اجود التقریرات*، سید ابوالقاسم خویی (تقریرات آیه الله نایینی)، قم: مکتبه المصطفوی، [بی‌تا].
- *اختلاف الحدیث*، محمدبن ادریس شافعی، بی‌جا، بی‌تا.
- *الاستبصار فیما اختلف فی الاخبار*، محمدبن حسن طوسی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ ق.
- *بحار الانوار*، محمد باقر مجلسی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۶ق.
- *بدائع الصنائع*، ابوبکر بن مسعود کاشانی، پاکستان: المکتبه الحبیبه، ۱۴۰۹ق.
- *بداية المجتهد ونهاية المقتصد*، ابن رشد الحفید، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
- *البرهان فی علوم القرآن*، بدرالدین زرکشی، قاهره: داراحیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۶ق.
- *تاویل مختلف الحدیث*، ابن قتیبہ، بیروت: دارالکتب العلمیه، [بی‌تا].
- *التبیان فی تفسیر القرآن*، محمد بن حسن طوسی، بیروت: داراحیاء التراث العربی، [بی‌تا].
- *التذکره باصول الفقه*، محمدبن محمدبن نعمان، مفید، چاپ دوم، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ق.
- *التمهید فی علوم القرآن*، محمد هادی معرفت، قم: مؤسسه التمهید، ۱۳۲۸ق.
- *تهذیب الاحکام*، محمد بن حسن طوسی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
- *الجامع لاحکام القرآن*، محمد بن احمد قرطبی، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۰۵ق.
- *جواهر الکلام*، محمد حسن نجفی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷.
- *درایة الحدیث*، کاظم مدیر شانه‌چی، قم: نشر اسلامی، ۱۳۶۳.
- *الذریعة الی اصول الشریعة*، سیدمرتضی، تحقیق: ابوالقاسم گرجی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران [بی‌تا].
- *ذکری الشیعة*، شهید اول، چاپ سنگی، بی‌جا، ۱۲۷۲ق.
- *شرح اصول الکافی*، محمد صالح مازندرانی، بی‌جا، [بی‌تا].
- *شرح نهج البلاغه*، عبدالحمیدبن ابی الحدید، قم: کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
- *الصراط المستقیم*، علی بن یونس نباطی بیاضی، نجف: مطبعة الحیدریه، ۱۳۸۴ق.
- *عدة الاصول*، محمد بن حسن طوسی، تحقیق: محمد مهدی نجف، قم: مؤسسه آل‌البتیت، [بی‌تا].
- *علل الشرایع*، صدوق، نجف: المطبعة الحیدریه، ۱۳۸۶ق.
- *علوم قرآنی*، محمد هادی معرفت، قم: مؤسسه التمهید، ۱۳۷۹.
- *علم الحدیث*، کاظم مدیر شانه‌چی، قم: نشر اسلامی، ۱۳۶۳.
- *فرائد الاصول*، مرتضی انصاری، چاپ سنگی، قم: مؤسسه اسماعیلیان، [بی‌تا].
- *فقه القرآن*، قطب‌الدین راوندی، قم: کتابخانه آیه‌الله مرعشی، ۱۴۰۵ق.
- *القاموس المحیط*، مجدالدین فیروزآبادی، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ق.

- الكافي، محمد بن يعقوب كليني، تهران: دارالكتب الاسلامية ١٣٦٥.
- كفاية الاصول، محمد كاظم خراساني، تهران: المكتبة العلمية الاسلامية، ١٣٦٤.
- لسان العرب، ابن منظور، بيروت: داراحياء التراث العربي، ١٤١٦ق.
- مجمع البحرين، فخرالدين طريحي، تهران: المكتبة المرتضوية لاحياء الآثار الجعفرية، [بي تا].
- المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقي، قم: دارالكتب الاسلامية، ١٣٧١ق.
- محاضرات في اصول الفقه، سيد ابوالقاسم خويي، قم: دارالهادي للمطبوعات، ١٤١٠ق.
- المحصول في علم الاصول، جعفر سبحاني، قم: مؤسسة امام صادق عليه السلام، ١٤١٩ق.
- المحلى، ابن حزم اندلسي، بيروت: دارالفكر، [بي تا].
- مستدرک الوسائل، حسين نوري، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ١٤٠٨ق.
- المسج في وضوء الرسول صلوات الله عليه وآله، محمد حسن أمدي، نشر امين، ١٤٢٠ق.
- معاني الاخبار، صدوق، قم: نشر اسلامي، ١٣٦١.
- معرفة علوم الحديث، محمد بن عبدالله حاكم نيشابوري، بيروت: دارالافاق الجديدة، ١٤٠٠ق.
- مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهاني، بيروت: الدار السامية، ١٤١٢ق.
- ناسخ الحديث و منسوخه، عمر بن احمد بن شاهين، مكتبة المنار، ١٤٠٨ق.
- نهج البلاغه، سيد رضی، ترجمه، فيض الاسلام، تهران: مؤسسه چاپ و نشر تأليفات فيض الاسلام، ١٣٧٩.
- وسائل الشيعه، محمد حسن حرّ عاملی، بيروت: داراحياء التراث العربي، [بي تا].
- الوسيط في اصول الفقه، جعفر سبحاني، قم: مؤسسة امام صادق عليه السلام، ١٤٢٩ق.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی